

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى سَيِّدِنَا مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

خلاصه بحث گذشته

در جلسات گذشته گفتیم که موضوعات مستنبطه عرفیه ارتباطی به فقیه ندارد ولو موضوع مستنبط است یا به تعبیر بعضی از بزرگان از موضوعات پیچیده است، اما پیچیده بودن یا مستنبط بودن سبب نمی‌شود بگوئیم فقیه باید برای ما روشن کند. در نتیجه فقط موضوعات مخترعه شرعیه را، مثل اینکه الصلاة ما هی، الحج ما هو، اینها را فقیه باید برای ما روشن کند، اما در سایر موضوعاتی مثل «خبیث» در «یحرم علیهم الخبائث» [1] فقیه نباید آنها را روشن کند؛ یعنی فقیه نباید بگوید این خبیث هست به نحو کلی. البته، بحث ما مصداقی نیست و بحث کلی است، چه چیز خبیث هست یا چه چیز خبیث نیست.

همچنین گفتیم مرجع موضوعات مستنبطه عرفیه، عرف است و باید سراغ عرف رفت، عرف یا به یک نتیجه‌ای می‌رسد، مثلاً در باب غنا باید ببینیم عرف غنا را چه معنا می‌کند؛ منظور از عرف هم مفصل گفتیم شیخ طوسی¹ فرموده عرف العرب، عرب هر چیزی را که طیب بداند بگوئیم طیب، هر چیزی که خبیث می‌داند را بگوئیم خبیث که رد کردیم، ولی بالاخره عرف یا می‌فهمد یا نمی‌فهمد. اگر برای عرف مفهومی مشتبه شد باز فقیه باید حکمش را بیان کند؛ یعنی فقیه همان طوری که حکم موضوع معلوم عند العرف را بیان می‌کند می‌گوید اگر برایتان روشن شد یک چیزی خبیث است حرام است، حکم مشکوک عند العرف را هم بیان می‌کند.

البته تکرار می‌کنم که این حکم فقیه بعد از این است که بگوئیم حل این شبهه مفهومی به ید العرف است، اگر یک شبهه مفهومی را عرف خودش توانست با قید و بررسی و کارشناسی حل کند که باید حل کند، اما اگر نتوانست حل کند و حالت شک باقی ماند، فقیه همان طوری که حکم فرض معلوم را بیان می‌کند حکم فرض مشکوک را هم باید بیان کند، بگوید اگر شک داشتید یک چیزی طیب است یا خبیث حکمش این است.

مسئله 67 عروه الوثقی

بحث ما از مسئله 67 سید در عروه شروع شد که فرمود: در موضوعات مخترعه شرعیه تقلید راه دارد، اما در موضوعات مستنبطه عرفیه یا لغویه و همچنین موضوعات صرفه تقلید راه ندارد. [2] این مفاهیمی که در کتب غنا تعریف شده را از خود عرف و لغت می‌گیرند، ما روایتی نداریم که بگوید حقیقه الغنا این است. اگر شارع یک قیودی را به غنا بزند باز از محل بحث خارج می‌شود و مخترع شرعی می‌شود.

اقسام موضوعات

یک دسته موضوعات مخترعه شرعیه تام داریم مثل صلاة، از اول شارع ایجاد کرده و یک موضوعات عرفیه‌ای هم داریم که شارع تقیید زده و قیودی برایش آورده، آن هم حکم موضوعات مخترعه شرعیه را دارد که فقیه باید بیان کند. اما اگر فقط شارع گفته «الخبیث حرام» و هیچ قیدی ندارد این موضوع را می‌گوئیم موضوع مستنبط، مستنبط یعنی یک مقدار نیاز به تأمل دارد مثل ماء نیست که عرف به راحتی بفهمد نیاز به تأمل و استنباط و دقت دارد، اما مرجعش خود عرف است و عرف باید بگوید

خبیث چیست؟ عرف باید بگوید طیب چیست؟

مرحوم سید در مسئله 67 عروه می‌فرماید: موضوعات مستنبطه عرفیه «لا مجال للتقلید»، ما نیز همین نظر را اختیار کردیم ولو بسیاری از محشین عروه مثل مرحوم بروجردی، مرحوم حکیم و مرحوم خوئی مخالفت کردند، امام خمینی¹ در حاشیه عروه اینجا چیزی ندارند.

سخن ما این است که چرا شما موضوعات را دو قسم تقسیم می‌کنید؟ می‌گوئید یک موضوعات مخترعه شرعیه داریم و یک موضوعات مستنبطه عرفیه؟! ما یک موضوعات واقعی داریم؛ یعنی یک موضوعاتی است که نه شرع خلق کرده و نه ربطی به عرف دارد. می‌خواهم در این بحث خبیث همین احتمال را مطرح کنم. ممکن است کسی بگوید: خداوند که فرموده «يَحْرَمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثُ»، خبائث یعنی آنکه واقعاً خبیث است. در جایی که هم تصریح کردند، خود ما هم در بحث رؤیت هلال این مطرح را آوردیم و به نظرم در کلمات بعضی از آقایان دیگر هم باشد.

در بحث فلس هم روایات داریم که «كُلُّ مَا لَهُ قَشْرٌ مِنَ السَّمَكِ وَ مَا لَيْسَ لَهُ قَشْرٌ فَلَا تَأْكُلُهُ» [3]، «قشر» همان پولکی است که ماهی دارد، ماهی فلس‌دار. اگر یک ماهی فلس دارد خوردنش جایز است و اگر ندارد جایز نیست. «ما له فلسٌ بحسب الشرع» معنا ندارد، شرع نمی‌گوید این فلس دارد یا نه؟ «ما له فلسٌ بحسب العرف»! عرف نمی‌فهمد این فلس دارد یا نه؟ این «ما له فلسٌ» یعنی «ما له فلسٌ واقعاً»، اگر یک موضوعی که ما تعبیر می‌کنیم از عناوین واقعی، شارع یک حکمی را روی عنوان واقعی آورده است.

مثال دیگر در بحث رؤیت هلال که آقایان می‌گویند ما یک هلال شرعی داریم! یعنی چه؟ ما هلال واقعی داریم نه شرعی، نه عرفی، نه عقلی و عقلانی است بلکه یک هلال واقعی داریم. «صُمُّ للرؤية و افطر للرؤية» [4]، متعلق این رؤیت آن هلال واقعی است و این واقعاً از عجایب است که می‌گویند یک ماه شرعی داریم و یک ماه واقعی داریم، یک ماه هلالی داریم و یک تقسیم‌بندی‌های عجیب و غریب می‌کنند و هیچ دلیلی هم برایش نداریم. در بحث رؤیت هلال ما یک حرفی زدیم که همان زمان گفتم این را احدی از مخالفین این نظریه استعمال تلسکوپ نمی‌توانند جواب بدهند؛ چون دعوا سر این است که اگر ماه را با تلسکوپ دیدند، آقایان که می‌گویند تلسکوپ کافی نیست، من می‌گویم شما امشب این ماه را که یقین دارید دور قبلی‌اش را تمام کرده و از محاق خارج شده و این ماه جدید است، می‌گوئیم الآن که با تلسکوپ دیدیم شما می‌گوئید فردا اول ماه نیست؟! فردا شب که ماه را با چشم معمولی می‌بینیم می‌گوئید اول ماه است. می‌گوییم این شب قبل چیست؟ می‌گویند این شب قبل شرعاً جزء ماه قبل است، مگر ماه شرعی و غیر شرعی دارد؟! [5]

بنابراین ما هلال شرعی نداریم بلکه هلال واقعی است، الآن هم با تلسکوپ و دوربین هلال را دیدند باید بگوئیم فردا اول ماه است. در این بحث که گفتم به مناسبت همان ذهنیتی که از بحث‌های گذشته در ذهن بود ما چرا موضوعات را به دو قسم تقسیم می‌کنیم می‌گوئیم یا شرعی است یا عرفی، ما یک موضوعات شرعی داریم مثل صلاة، موضوعات اعتباریه شرعیه، اینها اعتباری هستند. یک موضوعات عرفی هم داریم، مثلاً موضوعات عرفی مثل نفقه که یک امر عرفی است. عرف می‌گوید در هر جامعه‌ای نفقه چیست؟ نفقه را عرف مشخص می‌کند. حق العمل را عرف مشخص می‌کند، اینها مفاهیم عرفیه هستند. اما یک مفاهیم واقعی داریم، خبیث و طیب مفهوم واقعی است.

یک حاشیه‌ای بزنیم به بحث طهارت و نجاست که در استصحاب مفصل بحث کردیم، آیا طهارت و نجاست شرط یا اینکه طهارت مانع؟ اینها از امور واقعی هستند یا از امور اعتباریه، یک عده قائل‌اند به اینکه اینها از امور واقعی هستند. چه اشکالی دارد ما بگوئیم خبیث و طیب یک امر واقعی است، واقعی یعنی چه؟ یعنی «كل ما يلائم الطبع فهو طيبٌ و كل ما ينافر الطبع» که مراد طبع سلیم است «فهو خبيثٌ».

مراد از «عرف»

در جلسه گذشته گفتیم که شیخ طوسی¹ می‌فرماید: «ما لم یکن له فی الشرع ذکرٌ کان المرجع فیهِ إلى عرف العادة عادة العرب عندهم، فما استطابته فهو حلال»؛ هر چیزی که عرب می‌گوید طیب است حلال است و هر چه عرب می‌گوید خبیث است حرام است، اختلاف شد یک عده می‌گفتند عرف العرب، یک عده می‌گفتند طیب و خبیث متغیرات هستند، یک چیزی در یک زمانی طیب است و در یک زمانی خبیث است، یک چیزی در یک زمانی خبیث است و در یک زمانی طیب است، یا گفتیم عرف غالب ازمنه. آخرش رسیدیم به عرف سلیم.

جمع بین عرف سلیم از جمع‌هایی است که در آن تناقض وجود دارد: عرف یک عادت اجتماعی را می‌گویند یک روش نو را می‌گویند، سلیم یعنی آن فطرت سلیم انسان و کاری به عادت و روش ندارد. به کتابها مراجعه کنید ببینید عرف چیست؟ آیا روش است؟ قانون یا بنا است؟ عمل است؟ هر چه هست، نمی‌شود بگوئیم شارع در «یحرم علیهم الخبائث»، خبائث را حرام کرده است. یک مواردی هست که خبیث بودن واقعی‌اش برای همه روشن است، مثلاً خبیث بودن میته روشن نیست، اگر یک حیوانی میته شد ممکن است بگوید خبیث نیست. من این را در رسانه‌ها خواندم که می‌گویند گوسفندی که ذبح شرعی نشود با گوسفندی که ذبح شرعی بشود در کیفیت گوشت‌شان هم تفاوت وجود دارد و این را علم ثابت کرده، ولی شارع 1400 سال پیش گفته این میته خبیث است، لحم خزیر خبیث است، بشر ممکن است نفهمد و نمی‌فهمد و شارع آمده یک مواردی بیان کرده ولی با قطع نظر از این بحث این است که آیا ما نمی‌توانیم همان حرفی که در مورد فلس هست، اینجا بزنیم؟ الآن از شما به عنوان یک فقیه بپرسند که این «ما له فلس» یعنی آنچه عرف بگوید فلس دارد یا آنکه واقعاً فلس دارد؟ مسلم شما هم نظرتان همین است یعنی «ما له فلس واقعاً»، لذا اگر با دوربین یا میکروسکوپ ببینند که این ماهی فلس دارد باز کافی است.

جمع‌بندی

موضوعات سه قسم هستند: شرعی، عرفی و واقعی. در موضوعات واقعی نمی‌توانیم سراغ عرف برویم. ممکن است گفته شود موسیقی و غنا یک عنوان واقعی است، چون مشکل ما در جلسه گذشته این شد که وقتی گفتیم اینها مخترع شرعی نیست، باید به عرف رجوع کنید و آنچه عرف می‌گوید موسیقی است، آنچه عرف می‌گوید غنا است، بعد گفتیم پس چرا فقها در غنا دوازده تعریف به ما ارائه دادند؟ گفتیم این کار اشتباه است و اصلاً نباید بحث کنند، اما با این مبنایی که امروز عرض می‌کنیم می‌گوئیم معیار واقع است و فقیه موضوعات واقعی را باید تحلیل کند. آنچه واقعی‌تری دارد، می‌خواهیم بگوئیم اینها به عرف ربطی ندارد و نگوئیم اگر عرف در غنا برایش مشتبه شد و شبهه مفهومی شد باید چکار کنیم؟ فعلاً از دست عرف بگیریم و راه رسیدن به واقع را باید بررسی کنیم که چیست؟

بنابراین اول این مبنا را بپذیریم بعضی از موضوعات واقعی است، هلال واقعی است و ربطی به عرف ندارد، شمس واقعی است، خسوف و کسوف واقعی است، اینها واقعی هستند و نمی‌توانیم بگوئیم اگر عرفاً خسوف شد، ربطی به عرف ندارد! یک سری عناوینی مثل نفقه و ... داریم که عرفی هستند و مرجع ما عرف است، پس به نظر ما در همین خبیث هم باید همین را بگوئیم. در خبیث یعنی «ما هو خبیث واقعاً».

یکی از عناوینی که این بحث در آن مطرح می‌شود این عنوان «معروف» در آیه شریفه: «عاشروهن بالمعروف»^[6]، گاهی اوقات بعضی‌ها می‌گویند این معروف یعنی معروف عرفی، یعنی «ما یکون حسناً عند العرف»؛ یعنی آنچه شارع می‌پسندد، اگر ما گفتیم معروف یعنی آنچه بحسب الواقع معروف است، معروف یعنی پسندیده و حسن، آنچه به حسب واقع حسن است. عرض کردم راه رسیدن به واقع یک بحث دیگری است، اول باید این را حل کنیم، می‌گویند ما «عاشروهن بالمعروف»، معروف عند العرف، عرف زمان صدور آیات یک جور بوده و الآن یک جور است، صد سال آینده عرف یک جور است، این هرج و مرج هم لازم می‌آید، باید یک چیزی باشد که معیار واقعی باشد، این «عاشروهن بالمعروف» به نظر من از همین موارد است.

الآن در آیه که می‌گوید: «يُحَرِّمُ عَلَيْهِمُ الْخَبَائِثَ»، چون در جلسه گذشته به اینجا منتهی شدیم که عرف چه چیزی را خبیث می‌داند؟ بعد چهار احتمال راجع به عرف دادیم آخرش منتهی شدیم به عرف سلیم، که الآن می‌گوئیم در این عرف سلیم یک پارادوکسی وجود دارد. الآن می‌خواهیم از آن حرف برگردیم و حرف دقیق‌تری بزنیم و بگوئیم خبیث یعنی «ما هو خبیثٌ واقعاً»؛ یعنی شما آن مسئله‌ای که سید مطرح کرده، چون از آنجا ذهن‌ها منتهی شده به اینکه موضوعات احکام شرعی یا موضوع شرعی هستند یا موضوع عرفی، ما می‌گوئیم یک قسم سوم هم بیاورید به نام «موضوع واقعی».

و صَلَّى اللَّهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ

پاورقی

[1] . سورة اعراف، آیه 175.

[2] . «محل التقليد و مورده هو الأحكام الفرعية العملية فلا يجري في أصول الدين و في مسائل أصول الفقه و لا في مبای الاستنباط من النحو و الصرف و نحوهما و لا في الموضوعات المستنبطة العرفية أو اللغوية و لا في الموضوعات الصرفية - فلو شك المقلد في مائع أنه خمر أو خل مثلاً و قال المجتهد إنه خمر لا يجوز له تقليده نعم من حيث إنه مخبر عادل يقبل قوله كما في إخبار العامي العادل و هكذا و أما الموضوعات المستنبطة الشرعية كالصلاة و الصوم و نحوهما فيجري التقليد فيها كالأحكام العملية.» العروة الوثقى (للسيد اليزدي)؛ ج1، ص: 24، مسئله 67.

[3] . «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ عِدَّةٍ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ وَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ جَمِيعاً عَنْ ابْنِ مَحْبُوبٍ وَ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ عَنْ أَبِي نَصْرِ جَمِيعاً عَنْ الْعَلَاءِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ مُسْلِمٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ 7 فِي حَدِيثٍ قَالَ: قُلْتُ لَهُ رَحِمَكَ اللَّهُ إِنَّا نُؤْتِي بِالسَّمَكِ لَيْسَ لَهُ قَشْرٌ فَقَالَ كُلْ مَا لَهُ قَشْرٌ مِنَ السَّمَكِ - وَ مَا لَيْسَ لَهُ قَشْرٌ فَلَا تَأْكُلْهُ.» الكافي 6- 219- 1؛ التهذيب 9- 2- 1؛ وسائل الشيعة؛ ج24، ص: 127، ح 30146- 1.

[4] . «و بِإِسْنَادِهِ عَنْ عَلِيِّ بْنِ الْحُسَيْنِ بْنِ فَضَّالٍ عَنْ أَخَوَيْهِ عَنْ أَبِيهِمَا عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ بُكَيْرٍ عَنْ أُعَيْنَ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ 7 قَالَ: صُمُّ لِلرُّؤْيَةِ وَ أَفْطِرُ لِلرُّؤْيَةِ - وَ لَيْسَ رُؤْيَةُ الْهَلَالِ أَنْ يَجِيءَ الرَّجُلُ وَ الرَّجُلَانِ - فَيَقُولَانِ رَأَيْنَا إِنَّمَا الرُّؤْيَةُ أَنْ يَقُولَ الْقَائِلُ رَأَيْتُ - فَيَقُولُ الْقَوْمُ صَدَقَ.» التهذيب 4- 164- 464؛ وسائل الشيعة؛ ج10، ص: 291، ح 13443- 14.

[5] . نکته: شبیه این مطلب را در بحث علوم می‌گویند که علوم انسانی اسلامی و غیر اسلامی، یا علوم اسلامی و غیر اسلامی، منحصر به انسانی نکنیم، در انسانی تا یک حدی مجال دارد. ما می‌توانیم بگوئیم ریاضیات اسلامی؟! ریاضیات که اسلامی و غیر اسلامی ندارد، ریاضی یک فرمول واقعی است که بشر آن را کشف کرده و هر چه هم پیش می‌رود شما می‌بینید یک راه حل‌های جدیدی می‌آید. فرض کنید می‌گویند 2573 ضربدر 8920 چند می‌شود؟ با یک فرمول ساده در کمتر از ده ثانیه می‌شود جواب این را پیدا کرد، این یک راه واقعی دارد. فیزیک اسلامی و غیر اسلامی ندارد بلکه یک علم واقعی است. علوم انسانی بگوئیم جامعه‌شناسی اسلامی، روانشناسی اسلامی، اینها تا یک حدی مجال دارد.

[6] . سورة نساء، آیه 19.